

## خانواده و تحولات دنیای مدرن (۱)

تحولات ایجاد شده در میان مبانی معرفتی بخشی از کره خاکی که اصطلاحاً «غرب» نامیده می‌شود - در چند سده اخیر و گسترش این تحولات در سطح مبانی، اصول و مصادیق، امروزه در سراسر دنیا جنبه همگانی یافته است. تا اواخر قرن ۱۹ دنیای غرب در گذر و گذار به دنیای جدید سیر می‌کردند که از آن به «نوسازی» یا «مدرنیزاسیون» یاد می‌شود و از قرن بیستم، به ویژه پس از جنگ جهانی دوم، آنان سایر ملل جهان را به پذیرش فرهنگ و تمدن غربی فرا خوانده‌اند. آثار هرگونه دگرگونی در زیست بشر، نخست در خانواده ظهور و بروز می‌کند؛ زیرا آغاز زندگی از درون خانواده شکل گرفته و سپس توسعه یافته و تنوع پذیر می‌شود.

در حالت متعادل، خانواده دارای هویت و اصالت است؛ یعنی می‌توان تعریفی از آن ارایه کرد و برای آن ارزش‌های انسانی و معنوی برشمرد. آن دسته از دگرگونی‌های بنیادی که در جهت تحکیم و ثبات حالت تعادل باشند، بر معناداری هویت و اصالت خانواده می‌افزایند، اما برخی از دگرگونی‌ها مخالف این جهت حرکت می‌کنند. شرایط زیستی به گونه‌ای تغییر می‌کند که خانواده از معناداری می‌افتد و با بحران پوچی درگیر می‌شود. بارزترین نوع بحران خانواده، نتیجه توسعه و نوسازی در دنیای جدید است.

جوامع بشری در جهتی سوق داده می‌شوند که دیگر عینیتی از خانواده باقی نماند و فقط خاطره‌ای از آن در ذهن خواهیم داشت. مهم‌ترین تحولی که برای نظام خانواده بیان می‌شود، عبارت از تبدیل خانواده از «گسترده» و بزرگ بودن به «هسته‌ای» و کوچک شدن است. لیکن دامنه این تحولات با هسته‌ای شدن خانواده خاتمه نیافته که تا مرز پوچی تداوم دارد. مدرنیزاسیون، هیچ‌گاه تضمین نکرده است



که روند تحولات بنیادین خانواده را تا مرز هسته‌ای نشدن متوقف سازد، تفسیر حداکثری و حداقلی کردن خانواده، در نهایت چیزی باقی نمی‌گذارد.

ممکن است طرفداران الگوی توسعه با اذعان به این وضعیت در مقام توجیه بر آمده و آن را به دوره گذار نسبت بدهند یا آنکه چنین وضعیتی را تابعی از شرایط اقتصادی تلقی کنند؛ یعنی بحران پوچی خانواده با رفاه اقتصادی نسبت معکوس دارد؛ هر اندازه جامعه مدرن به رفاه اقتصادی بیشتر دست یابد، کمتر با این بحران مواجه خواهد بود. حال آن که واقعیات کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه خلاف این مطلب را اثبات کرده است. در واقع جوامع توسعه نیافته‌ای که در مسیر نوسازی قرار گرفته‌اند در ابتدای مواجهه با بحران خانواده هستند؛ زیرا یکی از شاخصه‌های اصلی نوسازی، مهاجرت از روستا و شهرهای کوچک به شهرهای بزرگ و صنعتی است. گاه مهاجرت‌های دراز مدت کارگران باعث فراموش شدن خانواده توسط آنان شده است. در نتیجه، زنان اولین کسانی هستند که در معرض آسیب مهاجرت‌های طولانی قرار می‌گیرند؛ زیرا با مهاجرت مرد خانواده، مادر مجبور به سرپرستی خانواده می‌گردد؛ چنان که جوامع آفریقایی، به ویژه در کشورهایی که سرمایه‌داری غرب سلطه مستقیمی دارد، با این واقعیت بیشتر درگیر است.

هر اندازه جوامع فرآیند صنعتی شدن را بیشتر سیر کرده باشند. با بحران خانواده بیشتر درگیر خواهند شد؛ زیرا جهان صنعتی شدن وضعیتی را برای این جوامع پیش می‌آورد که ابتدا خانواده موقعیت حداقلی پیدا کرده و به تدریج با بحران معناداری مواجه می‌شود، اما نقطه عطف بحران خانواده در دنیای امروز، از دست رفتن ارزش‌های ذاتی خانواده است. خانواده در جوامع غیر صنعتی، مسئولیت‌های چندگانه‌ای داشته است. مراقبت از نوزاد، تربیت و نگهداری از فرزندان، تغذیه، کار در منزل، نگهداری از سالمندان، از جمله مسئولیت‌های خانواده بود و زن به عنوان مادر خانواده، مسئولیت تمام این امور را به دوش می‌کشید. لیکن با صنعتی شدن و

نهادینه شدن اصل تقسیم کار، بسیاری از این وظایف به نهادهای صنعتی، خدماتی، بهداشتی و آموزشی که مستقل از خانواده عمل می‌کند، محول شده است. نمونه بارز آن را در جامعه مدرن آمریکا می‌توان ملاحظه کرد. چنان که «اکثر صاحب‌نظران در بررسی‌های علمی جامعه شناسانه خود از خانواده آمریکایی به عنوان پدیده‌ای پایان‌یافته در خود و یا دارای بحران در جهت از هم پاشیدگی یاد می‌نمایند.»

با بحرانی شدن موقعیت خانواده در جهان نوسازی شده (صنعتی)، بیشترین زیان آن متوجه زنان است؛ زیرا حتی در خانواده‌هایی که زن منزلتی نداشت، عملاً به عنوان مادر خانواده، نقش محوری داشت، اما با ویران شدن جایگاه خانواده در دنیای مدرن، طبیعتاً چنین نقشی از زنان گرفته شده. بنابراین، باید بررسی کرد که بر اثر دگرگونی‌های نو، چه نقشی به زنان اعطا شده و آیا این نقش هم سنگ با نقش مادری است یا نه؟

سردبیر

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

